



دیدگاه سوم - بخش اول [به کجا می رویم؟]

این نوشتار که با کمی بازنویسی در ویلاگ چپ و راست منتشر می شود، همچون سلسله نوشتار "اصولی کیست؟"¹، بخشی از کار پژوهشی "زهر و پادزهر" است. طبیعتاً، انتقادات و رهنمودهای پیش از انتشار کتاب "زهر و پادزهر" بسیار ارزشمند خواهند بود.

پیشگفتار

در این شرایط بسیار حساس، و کاملاً پیچیده، آنچه که می تواند ایران را برای سرنگونی تمامیت نظام جمهوری اسلامی آماده و مسلح کند، نگاهی ریز و دقیق به گذشته و تاریخ است. می خواهیم در این سلسله نوشتار با توجه به "گذشته چراغ راه آینده است"، آنچه در خرداد و تیر 1388 رخ می دهد را بررسی کنیم.

اگر به میان تظاهرات کنندگان رفته و آنچه که در این نوشتار خواهد آمد را پیش بکشیم با یک برخورد مشترک روبرو می شویم. در این برهه از تاریخ که دختران جوانی چون ندا سلطانی به خاک و خون می غلطند، نه جای بحث های روشنفکرانه است و نه جای مواز ماست بیرون کشیدن. حال که مردم از اقتضای مختلف در جنبشی خود بخودی و همه گیر به صحنه آمده اند، می بایست موقعیت را به نحوی انقلابی قدر دانسته و با سازماندهی و ساماندهی تظاهرات، و تشکلهای پراکنده، به جنبش سمت و سوی انقلابی بدهیم. در ادامه، گفته می شود که همزمان با هشدار دادن به مردم، می بایست مسیر خواست های مردم را به سوی رادیکالیزم هدایت کرد. می بایست با پشتیبانی از تظاهرات مردمی، که روزانه گسترده تر می شود، جنبش را زنده نگاه داشت. می بایست مردم را تشویق به شرکت در تظاهرات کرد. هشدار داده می شود که اگر مردم به خانه هایشان برگردند، تا سالها به صحنه باز نخواهند گشت. اگر این شور و خیزش مردمی سرد شود، رژیم بتواند آینده خود را برای سالها و شاید دهه ها تضمین کند.

در این هشدارها و تحلیلها، یک واقعیت غیر قابل چشم پوشی دیده می شود. همه می دانند که رهبری این جنبش (موسوی و شرکاء) خود بخشی از نظام جمهوری اسلامی هستند. همه می دانند موسوی و شرکاء اعتراضات خود را بر مبنای مفاد قانون اساسی جمهوری اسلامی که متکی به اصل ولایت فقیه است، برنامه ریزی می کنند. همه می دانند که هنوز، و پس از اینهمه جنایت و خونریزی، موسوی و شرکاء خواهان حذف خامنه ای نشده اند. همه می دانند که اگر خامنه ای ناپرهیزی کرده و همین امروز حکم تجدید نمایش انتخاباتی را صادر کند و اینبار موسوی از آستین او بیرون بیاید، همین موسوی مجبور است که جهت تحلیف به خدمت خامنه ای برسد و دستبوس شود. اما با وجود اینهمه دانسته، باز هم گفته می شود که با رادیکالیزه شدن جنبش، سکان رهبری از دستان موسوی و شرکاء خارج شده و عاقبت این نیروهای انقلابی خواهند بود که کشتی را به مقصد خواهند رساند. (برخی به کمتر از این قائلند. برای آنها "رفتن رژیم" مهم است و نه "پس از رژیم").

در اینجا چند نکته به فراموشی سپرده شده است، که با چند پرسش مطرح می کنم:

- آیا "شاه رفت"، بدون داشتن برنامه حداقلی، به نفع بود یا به ضرر؟
- آیا نیروهای رادیکال توان خارج کردن سکان از دستان موسوی را دارند؟
- آیا مردم در صحنه خواهان چنین تغییر در رهبری جنبش هستند؟
- چرا سی سال مبارزه و خط دهی از سوی رهبران رادیکال سرنگونی طلب نتوانست تظاهرات با حدت و شدت کنونی را فراهم آورد؟

علی ناظر

حق چاپ محفوظ ©

2 تیر 1388

دیدگاه سوم - بخش اول - از 15 خرداد تا 15 خرداد

1 of 9 صفحه

chaporast@gmail.com

آدرس سایت ها و ویلاگها

<http://chaporast.blogspot.com>

<http://www.irancrises.com>

<http://www.didgah.net>

- آیا دلیل شرکت در تظاهرات کنونی پشت کردن معترضین به اصل و اصول مبارزاتی پیشین و مرسوم (بخصوص مبارزه قهرآمین) نیست؟
- آیا معترضین آلت دست عده ای "کارگردانان پشت صحنه" نشده اند و مبارزات سرنگونی طلبانه به هرز کشیده نمی شود؟
- با دانش به این نکته که شعار "مرگ بر خامنه ای" در صحنه شنیده می شود، آیا تغییر "ولی فقیه" به "شورای رهبری"،
- آنطور که شایعه شده است، به نفع پروسه سرنگونی است یا تهدیدی برای آن؟
- آیا صحیح است که 30 خرداد 1360 را با 30 خرداد 1388 مقایسه کنیم؟

می خواهیم با توجه به این نکات، به چند نکته تاریخی که کوتاه نویسی شده اند، بپردازیم، و دائما این چند سوال را در ذهن برجسته کنیم:

- این جنبش را چه کسی و یا کسانی شروع کردند (نمی پرسیم هم اکنون چه کسانی در صحنه هستند)؟
- صف اول تظاهرات کنندگان چه کسانی بودند (نمی پرسیم هم اکنون چه کسانی در صحنه هستند)؟
- استراتژی و هدف این جنبش در شروع خیزش چه بود (نمی پرسیم چه هست)؟

15 خرداد 1342

[متن زیر بازنویسته شده بخش دیگری از کتاب زهر و پادزهر است]

به نظر من، مقایسه موضعگیری های آنزمان با امروز؛ و مقایسه روند اتفاقات در آنزمان با امروز، هشدار دهنده است. بطور مثال چگونه در آنزمان جنبش به بیگانه نسبت داده می شد، چگونه در آنزمان نیروهای رادیکال از حرکتی به غایت ارتجاعی دفاع می کردند، چگونه در آنزمان از واژه های "اعجاب و امید"، و امروز از "بهت زدگی جهانی" استفاده می شود، چگونه نیروهای ملی، چپ و ملی-مذهبی در برابر جنبشی ارتجاعی موضعگیری می کردند، چگونه خمینی پس از 15 خرداد 1342 بعنوان رهبر بلامنازع (اپوزیسیون) شناخته و تثبیت شد، و بررسی بسیاری دیگر از وقایع و مواضع متشابه آنزمان و امروز، شایان توجه است.

[بخش خمینی پیش از تبعید]

اگر بخواهیم با نگرش و فرهنگ سیاسی جامع امروزی به حوادث سالهای 41-1343 که منجر به «قیام 15 خرداد» شد، بنگریم، چاره ای نخواهیم داشت به جز ارتجاعی خواندن علل پیدایش 15 خرداد. مشخص ترین بازتاب 15 خرداد را می توان انقلاب 22 بهمن 1357 دانست.

در مهر 1341 لایحه ای به تصویب مجلس شورای ملی رسید. در این لایحه که بعد ها و تا پایان شورش 15 خرداد به "لایحه ایالتی، ولایتی" مشهور شد، جدایی دین از دولت به مورد آزمایش گذاشته شده بود. لایحه تأکید داشت که نماینده تنها بایستی به "کتاب آسمانی" و نه به "قران" سوگند یاد کند، و نماینده نمی بایست لزوماً به اسلام پایبند باشد.

عبدالوهاب فراتی در بازنگری این مصوبه می نویسد که شاه بلافاصله پس از رحلت آیت الله بروجردی با انتصاب علی امینی به نخست‌وزیری در اردیبهشت ماه 1340 در صدد اجرای اصلاحات ارضی برآمد. "امینی برای آسوده شدن از مخالفت‌های احتمالی علمای قم علیه اصلاحات به قم رفت و با مراجع آن شهر دیدار و به طور خصوصی گفت و گو کرد. به هر ترتیبی که بود اصلاحات ارضی در بیستم دی ماه همان سال به تصویب رسید و به اجرا درآمد، امام خمینی که از یک سو ابعاد و نتایج اصلاحات را در حاله‌ای از ابهام می‌دید و از سوی دیگر از متهم شدن به طرفداری از زمین‌داران می‌هراسید، مخالفتی علنی با اصلاحات نکرد و به انتظار تحولات بعدی نشست. با این همه شاه که از افزایش قدرت علی امینی و نیز اعتماد کامل امریکا به او در انجام اصلاحات، نگران به نظر می‌رسید به تکاپو افتاد و در سفری به امریکا به دولت‌مردان آن کشور قول داد که حاضر است خودش اصلاحات را انجام دهد. بدین ترتیب امینی در 27 تیرماه 1341 استعفا داد و اسدالله علم به جایش نشست. علم تحصیلات عالی‌ه نداشت و در میان مردم و مخالفان سیاسی چهره خوش‌نامی نبود، با این وجود، نفوذ بی‌نظیری در امور کشور داشت و از نزدیکترین و مورد اعتمادترین دوستان شاه به شمار می‌رفت، او

علی ناظر

حق چاپ محفوظ ©

2 تیر 1388

دیدگاه سوم - بخش اول - از 15 خرداد تا 15 خرداد

9 of 2 صفحه

chaporast@gmail.com

آدرس سایت ها و وبلاگها

<http://chaporast.blogspot.com>

<http://www.irancrises.com>

<http://www.didgah.net>

که مأمور اجرای اصلاحات شده بود در 16 مهر 1341، لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را به تصویب رساند. در این طرح حق رأی بانوان در انجمنها تصریح گردید، قید اسلام از شرایط انتخابکنندگان و انتخابشوندگان حذف شد و در مراسم سوگند انتخابشوندگان، ذکر «کتاب آسمانی» به جای «قرآن»، کافی دانسته شد²

روح الله خمینی به این تغییر در روند انتخاب کردن، و انتخاب شدن اعتراض کرد و طولی نکشید که پروسه ای که می توانست به جدایی دین از دولت کمک برساند، به نقشه های استعمار و امپریالیسم و توطئه علیه اسلام و ایران تبدیل شد. خمینی در نشست‌هایی که با شرکت برخی از آیت الله های طراز اول زمان از جمله شیخ مرتضی حائری یزدی صورت گرفته بود، با حاضران به توافق رسیدند که شاه را تحت فشار گذاشته و جداگانه به او تلگراف فرستاده و او را از عواقب این مصوبه مجلس آگاه سازند. همچنین قرار بر این شد که هفته‌ای یکبار و در صورت لزوم بیشتر میان علمای حوزه، جلسه مشورت برگزار شود تا تصمیمات و مبادرت با وحدت نظر توأم شود. خمینی در تلگراف خود به اسدالله علم در 28 آبان 1341 می نویسد "دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین با صریح قانون اساسی است." وی در ادامه شاه را تهدید می کند که علما "در امور مخالف با شرع مطاع ساکت نخواهد ماند"³ خمینی پس از بی اعتنایی شاه و دیگر زمامداران وقت، در 13 آبان طی تلگرام شدید اللحنی از شاه می خواهد که نخست وزیر "علم را ملزم فرمایند از قوانین اسلام و قانون اساسی تبعیت کند" و دوباره تهدید می کند که در نوبت بعدی نامه اش سرگشاده خواهد بود⁴

نهضت آزادی در 13 آبان بدون قید نام آیت الله های حوزه، و جبهه ملی در 7 آذر تصویب نامه دولت را زمینه ساز برنامه های دیگر دولت و "خود سری" ارزیابی کردند. جبهه ملی به زمامداران وقت گوشزد کرد که تصویب نامه دلیلی برای ایجاد "اضطراب و نگرانی عموم" خواهد شد.⁵

همسویی آیت الله ها را شاید بتوان اولین همکاری منسجم حوزه علمیه پس از کودتای 28 مرداد 1332 دانست. حوزه توانست از پتانسیلی که در جریان لایحه ایالتی و ولایتی وجود آمده بود بهره ای طولانی مدت برد. نهضت آزادی با گرایش مذهبی و به رهبری آیت الله طالقانی و بازرگان در بالا، و فشار های کمیته دانشجویی (حاج رادیکال که بخشی از آن به مجاهدین خلق تبدیل شدند) از پایین، هر چه بیشتر از جبهه ملی دورتر می شد، و اطلاعاتی که نهضت آزادی، که خود نهادی تازه تأسیس بود، رادیکال تر می شد. اسدالله علم هر چند به "ارتجاع سیاه" گوشزد کرده بود که "چرخ زمان به عقب بر نمی گردد"، اما در 22 آبان در تلگرامی که به آیت الله های حوزه به جز خمینی ارسال شد، از موضع خود عقب نشینی کرده و اعلام کرد که نظر دولت در شرط "اسلامیت" همان نظر "علمای اعلام" است. آیت الله گلپایگانی و شریعتمداری عقب نشینی دولت را مثبت دانستند (این اولین گام اختلاف بین شریعتمداری و خمینی بود که بازتاب آن در سال 1358 خودنمایی می کند). اما روح الله خمینی خواهان لغو رسمی تصویب نامه شد. در همین رابطه برخی از دانشجویان از تهران به قم رفته و پشتیبانی خود از این خواسته را اعلام کردند. دولت پس از دوماه فشار در 10 آذر اعلام کرد که مصوبه مجلس قابل اجرا نخواهد بود.

پیروزی آیت الله ها و عقب نشینی دولت، حوزه علمیه را جری تر کرد، و مذهبی های لیبرال، از جمله نهضت آزادی را به "اعجاب و امید" واداشت. اعجاب و امید نهضت آزادی و گروههای دانشجویی مسلمان نزدیک به نهضت آزادی بیانگر ناباوری آنها به اسلام سیاسی بود، آنگونه که خوینی باور داشت، بود. نهضت آزادی از یک سو به طرف ایدئولوژی اسلامی کشیده می شد و ابراز امیدواری می کرد، و از سوی دیگر و با توجه به مواضع اخیر خود و دوری گزیدن از جبهه ملی، پایگاه "ملی" اش کمرنگ تر می شد؛ چنانکه بعد ها و در قبال مواضع رادیکال مجاهدین خلق نتوانست نقش رهبری کننده ایفا کند، و تا پایان دوران پهلوی در "اعجاب" به سر برد و در میان دو نگرش رادیکال مجاهدین خلق و راست روح الله خمینی در نوسان بود. البته و از آنجایی که مجاهدین پس از ضربه 54 سازماندهی و ایدئولوژی قابل محاسبه ای نداشتند، نهضت آزادی در پروسه سرنگونی نظام سلطنتی هر چه بیشتر به سوی قدرتمداران و خمینی نزدیک می شد تا به آن حد که به تشکیل دولت موقت انقلاب زیر نظر روح الله خمینی تن داد. عقب نشینی پائیزی 1341 شاه در برابر ارتجاع سیاه و پیروز خمینی در این مصادف اولین گام برای خروج آیت الله ها از یک سکوت 50 ساله بود. چنانکه خمینی در قبال "انقلاب سفید" شاه و لوایح شش گانه به شدت موضع مخالف گرفت و شرکت در رفراندوم 1341 را تحریم کرد، هرچند شاه در 6 بهمن و در زیر سایه یک سری دستگیری و سرکوب، رفراندوم را به پایان رساند. جبهه ملی با شعار "اصلاحات آری - دیکتاتوری نه" تمایز سیاسی-فرهنگی خود با آیت الله و خط سیاسی خود را تعیین کرد؛ هر چند این تمایز باعث نشد که شاه سران جبهه ملی و نهضت آزادی را روانه زندان نکند و در نطق شدید اللحنی طلاب و رهبرانشان را مورد خطاب قرار داد.

علی ناظر

حق چاپ محفوظ ©

2 تیر 1388

دیدگاه سوم - بخش اول - از 15 خرداد تا 15 خرداد

3 of 9 صفحه

chaporast@gmail.com

آدرس سایت ها و وبلاگها

<http://chaporast.blogspot.com>

<http://www.irancrises.com>

<http://www.didgah.net>

خمینی در اسفند 1341 طلاب را به استقامت و تحمل مصائب در راه دفاع از اسلام فرا خواند. (خاطرات منتظری ص 174 - تدقیق منبع لازم است)

حسینعلی منتظری شاگرد، و بعد ها نایب امام مخلوع خمینی، در خاطرات خود به نحوه برخورد خمینی با فرزندوم بهمن چنین می گوید "مرحوم آیت الله آقای حاج سید احمد خوانساری هم که در يك صحبت یا نوشته -که حالا دقیقا یادم نیست - گفته بود این اصلاحات ارضی غلط است و زمینها عصب است و نمی شود در آن نماز خواند و از این راه وارد شده بودند، آیت الله خمینی خیلی ناراحت شدند و در يك شب که ما پنج شش نفر منزل ایشان بودیم گفتند بروید هر جوری هست به آقای حاج سید احمد بگویید این چه وضعی است، ایشان با این کار خود به این نهضت ضربه زد برای اینکه فردا کشاورزان را علیه ما می شورانند، اینکه ما بگوییم اصلاحات ارضی خلاف شرع است راه مبارزه نیست، اینکه می خواهند بروند بچه های مردم را درس بدهند ما نباید بگوییم نوید درس بدهید، ما باید با اصل فرزندوم مخالفت کنیم برای اینکه کشور ما قانون دارد مجلس دارد، بازکردن باب فرزندوم صحیح نیست چون ممکن است اینها فردا بیایند بگویند ما می خواهیم مذهب را لغو کنیم و یک فرزندوم ساختگی راه بیندازند و از این طریق بخواهند مقاصد خود را عمل کنند، ما با اصل فرزندوم مخالفیم زیرا يك بدعت تازه است؛ آیت الله خمینی تاکید داشتند که روی این جهت باید تاکید کرد و مواد لوايح را هیچ نباید مورد حمله قرار داد، و الا اینها با این شعارها کشاورزان و مردم را علیه ما می شورانند." ⁶ خمینی به درستی، و همچنانکه در مورد لایحه ایالتی ولایتی نشان داد، از به زیر سوال رفتن تدریجی قدرت آیت الله هراسان بود، و تاکید داشت که " اینها فردا بیایند بگویند ما می خواهیم مذهب را لغو کنیم". منتظری در خاطرات خود بر هراس خمینی روشن تر انگشت می گذارد " در آن زمان نه نغزاز علما اعلامیه ای امضا کردند که زنها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خود ایشان هم اعلامیه دادند"⁷

منتظری با تاکید بر سست عنصری آیت الله های حوزه علمیه ادامه می دهد " هنگامی که لوايح شش گانه مطرح شد بعضی از آقایان مثل اینکه با سستی می خواستند وارد بشوند، می خواستند بگویند آن دفعه [لایحه ایالتی، ولایتی] ما پیروز شدیم ولی اگر این دفعه شکست بخوریم خیلی بد می شود و دیگر اینکه آن روز [اسدالله] علم مطرح بود حالا شاه مطرح است -چون خود شاه لوايح شش گانه را مطرح کرده بود- می گفتند نخست وزیر حرفش را پس می گیرد اما شاه حرفش را پس نمی گیرد، شاه در ذهنش خیلی عظمت داشت ⁸ منتظری در تفکیک مدرسین حوزه علمیه و اختلافات درونی حوزه و بخصوص با خط مشی خمینی و اسلام سیاسی می نویسد " آقای فدوسی از طرح مسائل انقلاب در مدرسه حقانی که يك مدرسه با برنامه محسوب می شد و مسئولیتش به عهده ایشان بود به شدت پرهیز می کرد و اجازه نمی داد مسائل انقلاب و حرفهای آقای خمینی به آنجا راه پیدا کند و اینها را به ضرر مدرسه می دانست و گاهی حتی از تدریس رساله آیت الله خمینی و نقل فتوای ایشان در مدرسه جلوگیری می شد، و این از چیزهایی بود که ما را زجر می داد، البته مدرسه رضویه هم که زیر نظر آقای شرعی اداره می شد تقریبا به همین شکل بود و طلبه هایی را که در مسائل سیاسی وارد می شدند و یا حتی روزنامه می خواندند بسا از مدرسه اخراج می کردند، و به طور کلی در تمام دوران قبل از انقلاب آقایان نوعا با طرح این مسائل و شرکت طلبه ها در مسائل مربوط به مبارزه و انقلاب مخالف بودند، لابد نظرشان این بوده که دولت روی مدرسه آنها حساس نشود؛ ولی الان جمعی از طلاب آن دوره های مدرسه حقانی شده اند صددرصد انقلابی و اکثر پستهای حساس انقلاب را به عنوان انقلاب و به عنوان طرفداري از امام خمینی در دست گرفته اند. در حقیقت مسئولین مدرسه حقانی در آن زمان به مرحوم آیت الله میلانی بیشتر توجه و عنایت داشتند و با امام خمینی و حرکتهايش ایشان نوعا موافق نبودند." ⁹ بدون شک جنبش مذهبیون هر چه بیشتر قدرت می گرفت و ملیون در نبود برنامه و رهبری دورانديش و مردمی، هر چه بیشتر ایزوله می شدند. شاه با شناخت از فرهنگ جامعه و در آمیخته شدن فرهنگ با باورهای مذهبی، بخوبی می دانست که آیت الله ها تنها سد در برابر برنامه های طولانی مدت او هستند. وی در 2 فروردین 1342، عده ای از سزبازان گارد خود را به قم گسیل داشت تا با ضرب و شتم طلاب زهر چشم برای پیشبرد برنامه های آتی خود بگیرد. قتل و کشتار همچون همیشه اثر سوء داشته و باعث تهییج مردم و طلاب شد.

خمینی پس از کشتار مدرسه فیضیه اعلامیه ای که به "شاه دوستی یعنی غارتگری" نوشت:
"... حمله کماندوها و مامورین انتظامی دولت با لباس میدل و معیت و پشتیبانی پاسبان ها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد... شاه دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین و ... شاه دوستی یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، ...، شاه دوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام، شاه دوستی یعنی کوبیدن روحانیت...". خمینی از موقعیت استفاده کرده و به آیت الله هایی که در پی سازش با شاه بودن در 13 فروردین 1342 هشدار داده و نوشت: "تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب، ولو

علی ناظر

حق چاپ محفوظ ©

2 تیر 1388

دیدگاه سوم - بخش اول - از 15 خرداد تا 15 خرداد

9 of 4 صفحه

chaporast@ymail.com

آدرس سایت ها و وبلاگها

<http://chaporast.blogspot.com>

<http://www.irancrises.com>

<http://www.didgah.net>

بلغ مابلغ... من اکنون قلب خود را برای سرنیزه های مامورین شما حاضر کردم ولی برای قبول زورگویی ها و خضوع در مقابل جاری های شما حاضر نخواهم کرد.. من به خواست خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی بیان خواهم کرد" و استراتژی خود را در برابر مذهب ستیزی شاه چنین اعلام می کند: "تا قلم در دست دارم، کارهای مخالف مصالح مملکت را برملاء می کنم..."¹⁰

در یک برخورد عکس العملی در 20 فروردین اعلام شد که طلاب به خدمت سربازی اعزام می شوند. منتظری در این مورد می نویسد: "دولتیه شاکست خورده بودند، وضعیتشان خوب نبود؛ بر این اساس در جریان لویج شش گانه شاه شخصا وارد صحنه شد، و از آنجا که مرکز مبارزه در قم بود شاه به این نتیجه رسید که خودش بیاید قم و روحانیت را له کند و آن را تحت الشعاع قدرت خود قرار دهد، برای اینکه زمینه آمدن شاه فراهم شود یک عده از لائها را جمع کرده بودند و در ماشینها نشانده بودند و در خیابانها علیه روحانیت شعار می دادند، من یادم هست جلوی مسجد امام حسن قم هفت هشت نفر از همین او باش به آخوندها متلک می گفتند و فحش می دادند، آدمهایی که خوب و با شخصیت بودند رفته بودند درون خانه هایشان، در خیابانهای مسیر شاه برای استقبال یک عده از آنهايي که می خواستند دستشان به دم گاو بند باشد - چون برای ثوابش که نیست اینها می خواهند کاسبی کنند- طاق نصرتهاي زیادی زده بودند، اتفاقا شاه از يك طرف دیگر آمد و یکدفعه در میدان آستانه پیدایش شد، همه طاق نصرتها هم هدر رفت ! تیمسار اویسی هم کارگردان قضیه بود، و ما نشنیدیم که آخوندها برای تماشا یا استقبال دور و برش رفته باشند، همه آخوندها رفته بودند درون خانه هایشان، بالاخره شاه برای اینکه اظهار قدرت کرده باشد و آن قدرت و صولتی را که برای روحانیت پیدا شده بود بشکند يك چنین مسافرتي به قم کرد، ولی آمدن شاه خیلی به تعفشان نشد. بعد از رفتن شاه بود که حوادث بعدی اتفاق افتاد و به مدرسه فیضیه -حدود دو ماه بعد- حمله شد و بعد از آن هم طلبه ها را برای سربازی گرفتند؛ و این آخرین تیري بود که در ترکش داشتند، هر آخوندي را که می دیدند به درد سربازي می خورد می گرفتند می بردند، از جمله همین آقای هاشمی رفسنجاني را هم بردند سربازي؛ بعد ما يك وقتي پيش آیت الله خميني نشستیم بودیم، گفتم طلبه ها را به سربازي می برند، ایشان گفتند اتفاقا چیز بدی نیست برای اینکه این آخوند جماعت تا می بیند يك کسی يك اسلحه به دوشش است وحشت می کند، اینها بروند آنجا با سلاح و با این جور چیزها سر و کار داشته باشند شجاع و ورزیده می شوند، آدم باید تیراندازي بلد باشد، يك وقت اگر چیزی پیش آمد باید جنگ بلد باشد، بعد خود ایشان به مناسبت گفتند من تیراندازي خوب بلدم، جنگ هم کرده ام، يك وقتي خوانین آمدند خمین را غارت کنند من از آنهايي بودم که اسلحه دست گرفتم و رفته با آنها مبارزه کردم، این درست نیست که آخوندها با اسلحه و با سلاح روز آشنا نباشند، بگذار طلبه ها هم بروند " ¹¹ در اول خرداد، فعالیت تشکیلاتی جمعیت های مؤتلفه اسلامی و چندی بعد فعالیت حزب ملل اسلامی که توسط کاظم بجنوردی و همفکرانش شکل گرفته بود، آغاز شد.

خمینی در 13 خرداد و پس از حمله به فیضیه قم سخنرانی شدیدالحنی کرد که به بازداشت او در 15 خرداد انجامید: "اسرائیل نمی خواهد در این مملکت دانشمند باشد، اسرائیل نمی خواهد در این مملکت قرآن باشد؛ اسرائیل نمی خواهد در این مملکت علمای دین باشند؛ اسرائیل نمی خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد. اسرائیل به دعوت عمال سپاه خود، مدرسه (فیضیه قم و طالبیه تبریز) را کوبید. ما را می کوبند، شما ملت را می کوبند. می خواهد اقتصاد شما را قبضه کند؛ می خواهد زراعت و تجارت شما را از بین ببرد؛ می خواهد در این مملکت، دارای ثروتی نباشد، ثروتها را تصاحب کند به دست عمال خود. این چیزهایی که مانع هستند، چیزهایی که سد راه هستند، این سدها را می شکند؛ قرآن سد راه است، باید شکسته شود؛ روحانیت سد راه است، باید شکسته شود؛ مدرسه فیضیه سد راه است، باید خراب شود؛ طلاب علوم دینی ممکن است بعدها سد راه بشوند، باید از پشت بام بیفتند، باید سر و دست آنها شکسته شود برای اینکه اسرائیل به منافع خودش برسد؛ دولت ما به تبعیت اسرائیل به ما اهانت می کند." وی ادامه می دهد: "گفتند: مفتخوری تمام شد، پلو خوری تمام شد. آقایان! ملاحظه فرمایید، این وضع مدرسه فیضیه را ملاحظه کنید، این حجرات را ملاحظه کنید، این اشخاصی که لباب عمرشان را در این حجرات می گذرانند، آن اشخاصی که مواقع نشاطشان را در این حجرات می گذرانند، آن اشخاصی که بیش از سی-چهل الي صد تومان در ماه ندارند، اینها مفتخورند؟ آن اشخاصی که هزار میلیونشان، هزار میلیونشان یک قلم است، هزاران میلیونشان درجاهای دیگر است، اینها مفتخور، زیادنیستند؟ ما مفتخوریم؟ مایي که مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم مان وقتي که فوت می شود، آقازاده های آن [مرحوم] همان شب چیز نداشتند، همان شب شام نداشتند [گره شدید حصار]؛ ما مفتخوریم؟ مایي که مرحوم آقای بروجردي مان، وقتي که از دنیا می رود ششصد هزار تومان قرض می گذارد، ایشان مفتخورند؟ اما آنها که بانک های دنیا را پر کرده اند، کاخ های عظیم را روی هم ساخته اند، و باز رها نمی کنند این ملت را، و باز دنبال این هستند که سایرمنافع این ملت را به جیب خودشان یا اسرائیل برسانند، اینها مفتخور نیستند؟ باید دنیا قضاوت کند، باید ملت قضاوت کند که مفتخور کیست."

علی ناظر

حق چاپ محفوظ ©

2 تیر 1388

دیدگاه سوم - بخش اول - از 15 خرداد تا 15 خرداد

9 of 5 صفحه

chaporast@gmail.com

آدرس سایت ها و وبلاگها

<http://chaporast.blogspot.com>

<http://www.irancrises.com>

<http://www.didgah.net>

و عاقبت برابری زن و مرد را به بهایی بودن نسبت داده و مریدان و عموم را از افتادن به دامان بهائیت می هراساند: "آقا، یک حقایقی در کار است، من باز سرم دارد درد می گیرد؛ یک حقایقی در کار است. شما آقایان در تقویم دو سال پیش از این یا سه سال پیش از این بهایی ها مراجعه کنید؛ در آنجا می نویسند: تساوی حقوق زن و مرد، رای عبدالبهاء است؛ آقایان از او تبعیت می کنند. آقای شاه هم نفهمیده می رود بالای آنجا، می گوید: تساوی حقوق زن و مرد. آقا! این را به تو تزریق کردند که بگویند بهایی هستی، که من بگویم کافر است؛ بیرونت کنند. نکن اینطور، بدبخت! نکن اینطور. تعلیم اجباری عمومی نظامی کردن زن، رأی عبدالبهاء است. آقا تقویمش موجود است، ببینید! شاه ندیده این را؟ اگر ندیده مؤاخذه کند از آنهایی که دیده اند و به این بیچاره تزریق کرده اند اینها را بگو. والله، من شنیده ام که سازمان امنیت در نظر دارد شاه را از نظر مردم بیندازد تا بیرونش کنند و لهذا مطالب را معلوم نیست به او برسانند. مطالب خیلی زیاد است، بیشتر از این معانی است که شما تصور می کنید. مملکت ما، دین ما، در معرض خطر است؛ شما هی بگویید که "آقایان! نگویید: دین در معرض خطر است". ما که نگفتیم دین در معرض خطر است، در معرض خطر نیست؟! ما اگر نگوییم شاه چطور است، چطور نیست؟ آقا یک کاری بکنید اینطور نباشد. همه چیز را گردن تو دارند می گذارند. بیچاره! نمی دانی آن روزی که یک صدایی در آمد، یک نفر از اینهایی که با تو رفیق هستند، رفاقت ندارند. اینها همه رفیق دلارند، اینها دین ندارند؛ اینها وفا ندارند"¹²

مبارزات سیاسی هر روز از ماهیت ملی و سکولار خود دور می شود بیشتر رنگ مذهبی می گرفت. جبهه ملی و نهضت آزادی به تماشایچینی تبدیل شده بودند و عنان رهبری روند مبارزات دموکراتیک از کف داده بودند. رهبران آنها بیشتر دوران مبارزاتی خود را در زندانهای شاه می گذراندند و به گونه ای زمینه را برای یکه تازی آیت الله ها و انسجام هر چه بیشتر طلاب حوزه خالی می گذاشتند. دکتر مصدق که 10 سال پیش لرزه بر تن شاه و امپریالیسم می انداخت به فراموشی سپرده شده بود، و خمینی به نبود "رهبری" واقف بود و در این خلأ نیروی رهبری کننده مترقی، جایگاه خود را تحکیم می کرد. شاید مهمترین اعلامیه خمینی اعلامیه "شاه دوستی یعنی غارتگری" بود، که توانست چند دستاورد همزمان به نفع خود تولید کند. آیت الله های میانه رو را ساکت کرد، ملیونی که می گفتند شاه آری، دیکتاتوری نه، را ایزوله کرد، و موقعیت خود را به عنوان رهبر بلا منازع مذهبی-ملی با این جمله "من به نام ملت" تحکیم کرد. گفته می شود که الهیار صالح با ارزیابی غلط از وقایع فروردین 1342 که "زود گذر" است، هواداران جبهه ملی را از حمایت فعال منع کرد. شاه از شوی دیگر در اردیبهشت 1342 در سخنرانی خود آینده ای خونین برای ایران پیش بینی کرد "اگر متأسفانه لازم باشد که بگویم انقلاب بزرگ [انقلاب سفید] ما با خون یک عده بی گناه یعنی مأمورین دولت و خون یک عده افراد بدبخت و گمراه متأسفانه آغشته خواهد شد، این کاری است که چاره ای نیست و خواهد شد"¹³ و شاه به وعده خود عمل کرد و این خونریزی در تظاهرات 15 خرداد که به مناسبت بازداشت خمینی انجامیده بود به وقوع پیوست. صدها نفر و به نقلی هزاران نفر کشته شدند. بیژن جزنی نقل آمار را بین 4-20 هزار نوشته است. "رقم قطعی کشته شدگان در دست نیست از 4000 تا 20 هزار گفته شده (در تهران، قم و مشهد) به این ترتیب بود که 15 خرداد نقطه عطفی در رابطه رژیم [شاه] با مردم شد. نقطه عطفی که در جریان های سیاسی علنی و مخفی اثر بزرگ گذاشت."¹⁴

تبعات سیاسی واقعه 15 خرداد برای بازیگران اصلی - شاه و خمینی، مثبت بود. پس از 15 خرداد، مردم که از ابعاد خونریزی آگاه شده بودند، دچار یأس شده و نتیجتاً نظام سلطنتی برای پیشبرد اهداف امپریالیسم در منطقه تثبیت شد. خمینی، هر چند برای مدتی در بازداشت به سر برد، اما در اذهان عموم به عنوان رهبر و مرجع شناخته شد. مذهب به عنوان ابزار تهییج و سازماندهنده جامعه و پارامتر تعیین کننده تثبیت شد. آخرین میخ بر تابوت مدافعان مصدق و مبارزه مسالمت آمیز و دموکراتیک بود، چنانکه منجر به انحلال جبهه ملی دوم شد.

آزادی و بازگشت خمینی به قم پس از جابجایی علم با منصور با استقبال قابل توجهی روبرو شد. از جمله جمعی از دانشجویان انجمن های اسلامی با خمینی دیدار کردند. گفته می شود که محمد حنیف نژاد در این جلسه شرکت داشته که خواهان دخالت خمینی برای آزاد سازی آیت الله طالقانی و مهدی بازرگان از زندان شده بودند. پیام خمینی به دانشجویان خلاصه ای بود از آنچه که بعد ها در ایران اتفاق خواهد افتاد "سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید"¹⁵

حسنعلی منصور که برای گسترش هر چه بیشتر روابط آمریکا و ایران نخست وزیر شده بود در مهر 1343 لایحه ای را در مجلس به تصویب رساند که به "کاپیتولاسیون" معروف شد.

علی ناظر

حق چاپ محفوظ ©

2 تیر 1388

دیدگاه سوم - بخش اول - از 15 خرداد تا 15 خرداد

6 of 9 صفحه

chaporast@ymail.com

آدرس سایت ها و وبلاگها

<http://chaporast.blogspot.com>

<http://www.irancrises.com>

<http://www.didgah.net>

"کاپیتولاسیون به همه پیمانهای حقوق فضای کنسولی و یا حقوق فضای برون مرزی داخل يك کشور به کشور اطلاق می‌شود. مطابق این پیمان اتباع بیگانه از شمول قوانین جزایی و مدنی کشور میزبان مستثنی می‌شوند، و رسیدگی به دعاوی حقوقی و محاکمه آنها در موارد اتهام با دادگاههای کشور خودشان می‌باشد. به موجب قانون کاپیتولاسیون و طبق پیمان وین، علاوه بر ماموران سیاسی و دیپلماتها و مستشاران و ماموران نظامی آمریکایی، خانواده های آنان نیز از مصونیت سیاسی و قضایی برخوردار گردیدند. لایحه "کاپیتولاسیون" در سوم مرداد ماه 1343 به تصویب سناتورهای مجلس سنا رسید و در تاریخ 21/7/1343 به تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی رسید. متن لایحه به این صورت بود: "ماده واحده - با توجه به لایحه شماره 18_2291_2157_25_11_1342 دولت و ضمائم آن که در تاریخ 21/11/42 به مجلس سنا تقدیم شده، به دولت اجازه داده می‌شود که رئیس و اعضای هیاتهای مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقتنامه های مربوطه دراستخدام دولت شاهنشاهی می‌باشند، از مصونیتها و معافیهایی که شامل کارمندان اداری وقت، موصوف در ماده اول قرارداد وین که در تاریخ 18 آوریل 1961 مطابق 29 فروردین ماه 1340 به امضا رسیده است، می‌باشد برخوردار نماید."¹⁶

منتظری ادامه می دهد "آیت الله خمینی گفتند مساله تازه ای که هست این است که اینها يك وامی می‌خواهند بگیرند دوپست میلیون دلار و آمریکاییها شرط کرده اند که مستشاران نظامی آمریکا در ایران باید مصونیت سیاسی داشته باشند و این خیلی چیز بدی است، بعد ایشان گفتند معمولا همیشه قوانین اول در مجلس تصویب می‌شد بعد می‌رفت به مجلس سنا، ولی این دفعه برعکس کرده اند، آمده اند شب در مجلس حدود شصت سناتور را حاضر کرده اند و گفته اند اعلیحضرت امر کرده این لایحه تصویب بشود، و این پول را گرفته اند که بیشتر صرف مخارج نظامی بکنند و قرار گذاشته اند که ظرف ده سال بتدریج سیصد میلیون دلار پس بدهند. آقای خمینی گفتند یکی از سناتورها متن لایحه را که قرار شده موضوع را ملحق کنند به "قرارداد وین" با جزوه قرارداد وین برای من فرستاده و این خیلی مساله مهم و تازه ای است و ممکن است دستمان را بند کند. اتفاقا فردا یا پس فردای آن شب آن جزوه را يك نفر برای من هم آورد و از مضمون آن اطلاع پیدا کردم "منتظری اما مشخص نمی کند که منظور خمینی از "ممکن است دستمان را بند کند" چه بوده و چگونه مصونیت سیاسی مستشاران نظامی آمریکایی می تواند برای حوزه قم مشکل آفرین باشد. خمینی طی اعلامیه ای، که بوسیله اعضای جمعیت مؤتلفه شبانه پخش شد، اعلام خطر کرد که "اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشیز آمریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد."¹⁷ خمینی بار دیگر از موقعیت استفاده کرده و نقش آیت الله های حوزه ها را برای سیاستمداران و مردم روشن و برجسته کرد. "اگر نفوذ روحانیون باشد، نمی گذارد که اسرائیل قبضه کند اقتصاد ایران را" و به کشورهای که از نفوذ اسرائیل و آمریکا در ایران، خلیج فارس و منطقه خاورمیانه نگران شده بودند یادآوری می کند که چگونه "نفوذ روحانیون" می تواند گفته ترازو را به سوی دیگر تنظیم کند. خمینی هر چند نقش و نفوذ خود را تثبیت کرد، اما زمان برای نقش آفرینی او هنوز فرا نرسیده بود. خمینی در 13 آبان 1343 به ترکیه تبعید شد.

تأثیری که خیزش 15 خرداد و خمینی بر روند مبارزات مردمی با گرایش مذهبی، بخصوص بر مجاهدین خلق داشت، قابل اغماض و چشم پوشی نیست. خمینی چه از موضع ارتجاعی و تنها در راستای کسب قدرت، و چه بنا به باورش که نمی بایست در برابر زور گویی نظام پهلوی سکوت کند، همان سخنانی را می گفت که رهبران مجاهدین می خواستند در سطح جامعه گفته شود. سخنان خمینی به عنوان مرجع تقلید و کسی که در زمان خود بحث های روشنگرانه سیاسی می کرد را باید از اندیشه او و نگاه او به اسلام جدا کرد. مجاهدین چنانکه در زندان نشان دادند سنخیتی با هواداران خمینی از جمله اعضای جمعیت مؤتلفه نداشتند و بالطبع نمی توانستند سنخیتی ایدئولوژیک با خمینی داشته باشند. اما در عین حال، "روحانیون" و خمینی نقشی را که مجاهدین به عنوان سازمان نوپای کوچک مذهبی می توانست ایفا کند، به راحتی ایفا کرد. پیام خمینی در چند محور خلاصه می شد: ترویج اسلام سیاسی، مبارزه قهرآمیز، مبارزه استراتژیک علیه امپریالیسم و صهیونیسم، و البته بسیج توده ها. رفتن حنیف نژاد به قم و دیدار با خمینی آیا بر این پایه ها استوار بود یا نه برای نگارنده مشخص نیست. آیا زندانی شدن رهبران نهضت آزادی دلیلی برای سفر حنیف نژاد به قم بود؟ بی شک محمد حنیف نژاد مسلمانانی بود معتقد و مؤمن (هر چند در چپ نهضت آزادی، و بالطبع در منتها الیه چپ خمینی قرار می گرفت) و روابطی از این قبیل چه با خمینی و چه با دیگر آیت الله های حوزه تعجب آور نمی توانست باشد. اما یک نکته را به همراه داشت. تأیید خمینی در آن زمان لازم بود. محمد حنیف نژاد با سفر خود به قم کاری کرد که الهیار صالح حاضر نبود بکند. مجاهدین خلق هرچند در اوائل تشکیل سازمانی و شناخت از شرایط حاکم بر جامعه بودند. اما با حضور خود در کنار خمینی و بعد ها با نزدیک شدن به او در نجف جهت جلب حمایت از جنبش مجاهدین، نقش و رهبری خمینی را به

علی ناظر

حق چاپ محفوظ ©

2 تیر 1388

دیدگاه سوم - بخش اول - از 15 خرداد تا 15 خرداد

7 of 9 صفحه

chaporast@ymail.com

آدرس سایت ها و وبلاگها

<http://chaporast.blogspot.com>

<http://www.irancrises.com>

<http://www.didgah.net>

رسمیت شناختند. خمینی که رابطه ای حسنه با جمعیت مؤتلفه داشت از حمایت از مجاهدین خودداری کرد و این تفاوت فاحش بین مجاهدین و دیگر مبارزان مسلمان آن زمان را مشخص می کند.

از 15 خرداد 42 تا 15 خرداد 88

واقعیت این است که جنبش 15 خرداد 1342 را باورمندان به اندیشه اسلامی هدایت و حمایت کردند، نیروهای ملی تا حد چشمگیری از حمایت آن خودداری کرده، و نیروهای چپ نقش آفرینی خمینی را ستودند. واقعیت دیگر اینکه از 15 خرداد 1342 تا 22 بهمن 1357، به رهبری خمینی پیروز شود (تأکید بر "جنبش به رهبری خمینی" است). آنچه امروز (15 خرداد 1388 به بعد) رخ می دهد، در مواردی مشابه وقایع 15 خرداد 1342 است. رهبری جنبش در دست موسوی (مذهبی) است. شعارها رنگ و بوی مذهب دارد ("نصر من الله و فتح قریب، مرگ بر این رهبر مردم قریب"، و "الله اکبر"، "هیئات من الذله"، و...). مهمتر از همه، بار دیگر ایران در تلاطم است، ولی باز هم رهبری انقلابی و رادیکال در صحنه نیست. در سالهای 1356 و 1357 که جنبش ضد سلطنتی همه گیر می شد، رهبران سازمانهای انقلابی یا به فرمان شاه اعدام شده بودند، و یا در زندانها به سر می بردند؛ به هر صورت، تا آخرین لحظات سرنگونی نظام سلطنتی، نیروهای رادیکال در صحنه حضور نداشتند. امروز هم، رهبران سرنگونی طلب در خارج از کشور ساکن بوده و نبود آنها در صحنه، باعث شده که موسوی و شرکاء بتوانند به جنبش سمت و سو بدهند. سکوت چند روزه موسوی باعث می شود که شعله جنبش پایین کشیده شود. از سوی دیگر، اطلاعاتی های او به مردم در صحنه شور مضاعفی می بخشد. پس از پیروزی قیام 1357، نیروهای رادیکال و بخصوص مجاهدین به این نکته اشاره می کردند که "رهبری دزدیده شده است". امروز شاهدیم که رهبری در جلوی چشمان باز نیروهای سرنگونی طلب و سکولار در حال دزدیده شدن است.

باز می گردم به سوال پیشین: عواقب نبود رهبری رادیکال در صحنه چه می تواند باشد؟ آیا صحیح است که در نبود رهبری رادیکال، از موسوی بعنوان مدیریت صحنه حمایت شود؟ آیا آزموده را آزمودن خطا نیست؟ به آنچه در 1356-1357 اتفاق افتاد دقیق شویم و از کنار وقایع تاریخی به سادگی نگذریم. در اسفند 1356 مجاهدین به دنبال جنبش مردم تبریز موارد زیر را به عناصر خود چنین آموزش می دادند:

- عمل مسلحانه را حتی المقذور با نیازهای جنبش دموکراتیک تطبیق دهد
- با تمام امکانات گسترش جنبش دموکراتیک را تشویق و ترغیب کند.
- با رهبری سیاسی جنبش مذکور در رابطه باشد
- در حالی که ابتدا بساکن نیاستی عمل کند ولی وقتی رژیم خشونت نشان می داد آنوقت مکانیسم چتر حفتظتی و دفاعی را بطور مسلحانه بکار انداخته و جواب متناسب را به رژیم بدهد¹⁸

همانطور که مشاهده می شود، در 1356-1357 رهبری "دزدیده" نشده بود، بلکه دزدیده شدن آن، برای پیشبرد امر سرنگونی، به عمد نادیده گرفته می شد.

امروز، مجاهدین و دیگر نیروهای سرنگونی طلب در کانون جنبش نیستند، و چندان ادعایی هم ندارند (نمیتوانند داشته باشند)، اما با بازیابی آنچه در 1342 و 1357 پیش آمد، و با توجه به اینکه مدیریت صحنه و "سر این جنبش" بخش اصلاح طلب و "خودی" نظام هستند، چند سوال پیش می آید:

- آیا با چنین مدیریتی، جنبش به انفعال کشیده نخواهد شد؟ بازتاب انفعال چه خواهد بود؟
- آیا اثرات منفی منفعل شدن استراتژیک نخواهند بود؟
- در بهترین شق، آیا در نبود رهبری رادیکال در صحنه، جنبش به راست میانه متمایل نخواهد شد؟ اگر پاسخ مثبت است، راهکارهای پیشگیری از آن چیست؟

از سوی دیگر،

علی ناظر

حق چاپ محفوظ ©

2 تیر 1388

دیدگاه سوم - بخش اول - از 15 خرداد تا 15 خرداد

9 of 8 صفحه

chaporast@gmail.com

آدرس سایت ها و وبلاگها

<http://chaporast.blogspot.com>

<http://www.irancrises.com>

<http://www.didgah.net>

- اثرات مثبت این جنبش چه می تواند باشد؟
 - آیا این جنبش آخرین تلاش جنبش اصلاح طلبی نیست؟
 - آیا شکست این جنبش به ناچار مسیر خود را به سوی مبارزه قهرآمیز سرنگونی خواهانه باز نخواهد کرد؟
 - ولی، آیا نیروهای رادیکال، توانمندی و آمادگی برای ورود به چنین مسیری را دارند؟
- و بالاخره در صحنه بین الملل
- بازتاب موضعگیریهای بین المللی چه بوده اند؟
 - آیا امپریالیسم و ارتجاع همسفره نشده اند؟
- با توجه به آنچه گفته شد
- آیا بازنده اصلی، مردم - همین هایی که امروز در صحنه فعال هستند، خواهند بود، یا تمامیت رژیم؟

ادامه دارد...

علی ناظر - 2 تیر 1388

وبلاگ چپ و راست

-
- 1 اصولی کیست، بخش 1 تا 4، وبلاگ چپ و راست
 - 2 قیام 15 خرداد 1342، روند، بازتاب و نتایج، منبع: مجله حضور، شماره 39، (خرداد 1381) صص 101 - 114
 - 3 خاطرات حسینعلی منتظری، پیوست شماره 5، ج2، ص 802
 - 4 روحانی، نهضت امام خمینی، جلد 1، ص 184
 - 5 ورجاوند، یادنامه صدیقی ص 539
 - 6 خاطرات حسینعلی منتظری، ج1، ص 207
 - 7 خاطرات حسینعلی منتظری، ج1، ص 209
 - 8 خاطرات حسینعلی منتظری، ج1، ص 205
 - 9 خاطرات حسینعلی منتظری، ج1، ص 11÷2
 - 10 کیهان، "خشثی شدن توطئه شاه با فاجعه فیضیه رویارویی امام(ره) و صهیونیسم پهلوی (5)", 1387/3/26
 - 11 خاطرات حسینعلی منتظری، ج1، ص 223
 - 12 مرکز اسناد انقلاب اسلامی
 - 13 روزنامه اطلاعات 1342/2/28
 - 14 بیژن جزنی، تاریخ سی ساله سیاسی، ص 144، انتشار سازمان چریک های فدایی خلق ایران - آلمان فدرال
 - 15 صحیفه خمینی، ج1 267
 - 16 زیر نویس - خاطرات حسینعلی منتظری، ج1، صص 247 و 248
 - 17 روحانی نهضت امام خمینی، ج1، ص 1042
 - 18 تحلیل جنبش خلق قهرمان تبریز - از سری آموزشهای سیاسی، سازمان مجاهدین خلق ایران، 1359، ص 25

علی ناظر

حق چاپ محفوظ ©

2 تیر 1388

دیدگاه سوم - بخش اول - از 15 خرداد تا 15 خرداد

9 of 9 صفحه

chaporast@ymail.com

آدرس سایت ها و وبلاگها

<http://chaporast.blogspot.com>

<http://www.irancrises.com>

<http://www.didgah.net>